



雖然心里充滿了對你的愛，  
但還是怕你會受傷。  
只要你能一直愛我，  
只要你能一直愛我。

# The Star Around The Sun

"ستاره ای به دور خورشید"

مترجم: **sehun**

فصلهای دیگر این رمان را میتوانید از سایت مای انیمه دانلود کنید.

**کپی و انتشار این ترجمه غیرقانونی می باشد.**

آدرس سایت: [Myanimes.ir](http://Myanimes.ir)

کانال تلگرام: [@myanimes](https://t.me/myanimes)

برای ارسال انتقادات و پیشنهادات در مورد این رمان میتوانید با

**کانال** تلگرام [@Ohsehun\\_ir](https://t.me/Ohsehun_ir) در ارتباط باشید.

## فصل صد و سه

در شام آن شب، جیانگ زیه کمی بیش از حد مشروب نوشید. زمانی که یانگ یومینگ دید که زیاده روی میکند، بطری شراب را از دستش گرفت و از شینگ چنگ خواست به او کمک کند تا به طبقه دوم و اتاق مهمان برود.

اگرچه اتاق بازسازی و تزئین شده بود، اما هنوز بوی چوبی که در ساختمان‌های چوبی قدیمی وجود داشت، میداد. جیانگ زیه به پهلوی دراز کشید. مغزش غرق الک بود. سرگیجه داشت اما خواب آلود نبود. این واقعیت که او فرصت غیرمنتظره‌ای برای گذراندن یک شب در این ساختمان داشت، مانند یک رویا بود دقیقاً مانند این واقعیت که یانگ یومینگ یک معشوق جوان و همجنسگرا داشت!

چرا باید شینگ چنگ میبود؟ چرا نمی توانست او باشد؟ صورت سوزان جیانگ زیه روی ملافه‌های سرد فشار داده شده بود. تلخی حسادتش بر الک غلبه کرد و برگشت و به بالا نگاه کرد.

سپس صدای جیرجیر خفیفی شنید، که باعث شد برای لحظه‌ای گنگ شود، قبل از اینکه به سمت سقف برگردد و روی صدا تمرکز کند متوجه شد که صدای جیرجیر از اتاقی که درست بالای سرش بود می‌آمد و ریتم منظم تکان دادن یک تخت را داشت.

یانگ یومینگ از حمام بیرون آمد و شینگ چنگ را دید که روی تخت دراز کشیده بود و عمداً بدنش را تکان می‌داد و باعث می‌شد که تخت تکان بخورد.

حوله‌اش را به سرعت به لبه سینک حمام پرت کرد، سپس به سمت تخت رفت و گفت:  
"سروصدا نکن."

تنها چیزی که شینگ چنگ تنش بود لبلس زیرش بود. او ایستاد، سپس رو به یانگ  
یومینگ کرد و گفت: "فقط دستش انداختم."

یانگ یومینگ لبه تخت نشست. دستش را دراز کرد و روی ران شینگ چنگ گذاشت. با  
احساس سردی پوستش، پتو را رویش کشید.

در همان لحظه، تلفن شینگ چنگ روی میز کنار تخت ناگهان زنگ خورد. هوانگ جیشین  
در حال تماس بود. شینگ چنگ روی شکمش دراز کشیده بود. خیلی تنبلی اش می آمد که  
تلفن را در گوشش نگه دارد پس مستقیماً جواب داد و آن را روی بلندگو گذاشت.  
هوانگ جیشین پرسید: "چکار میکنی؟"

"برای خواب آماده میشم، باید بهت بگم که با آقای مینگ چه کار میکنم؟" شینگ چنگ  
گفت.

هوانگ جیشین صدای انزجاری از دهانش بیرون داد: "نه مرسی!"

با شنیدن این حرف، یانگ یومینگ نتوانست جلوی خنده اش را بگیرد

شینگ چنگ هشدار داد: "حواست باشه چی میگی، همه چیو میشنوه."

هوانگ جیشین با صدای خشنی گلایش را صاف کرد: "یه فیلمنامه برای نقش اول مرد تو  
یه درام فانتزی باستانی هست. علاقه داری؟"

شینگ چنگ روی آرنج‌هایش تکیه داد، صورتش روی دست‌هایش بود و بالاتنه‌اش بالا بود. پاهایش را از زیر پتو دراز کرد، آنها را خم کرد و با انگشتانش سربه سر یانگ یومینگ گذاشت و ادامه داد: "اسمش چیه؟"

هوانگ جیشین گفت: "اسم رمان 'افسانه فنگ یولونگ جاودانه' ست، اما ممکنه تغییر کنه."

"وب درامه؟" شینگ چنگ پرسید.

هوانگ جیشین با تردید گفت: "مطمئن نیستم، سخته بگم که این موضوع میتونه از تلویزیون پخش بشه یا نه."

شینگ چنگ پایش را به طرف صورت یانگ یومینگ برد و او مچ پایش را گرفتند. قوس پایش ناگهان خراشیده شد و شینگ چنگ نتوانست جلوی فریاد آهسته‌اش را بگیرد. پایش را عقب کشید و روی تخت چرخید.

هوانگ جیشین تمام مدت ساکت بود.

شینگ چنگ نگاهی به یانگ یومینگ انداخت، تلفنش را برداشت و سپس ادامه داد: "در مورد کارگردان، فیلمنامه‌نویس و تیم سازنده چی؟"

لحن هوانگ جیشین با کمی بی‌حوصلگی همراه بود. "اونا هنوز درست نشدن. بهت گفتم که اول بهش فکر کنی."

شینگ چنگ گفت: "اوهوم."

جیشین افزود: "از آقای مینگ پیرس اون چه فکری میکنه."

شینگ چنگ به یانگ یومینگ نگاه کرد و گفت: "باشه."

درست قبل از اینکه هوانگ جیشین تلفن را قطع کند، برای مدت کوتاهی مکث کرد، مثل اینکه جلوی خودش را گرفته بود، اما در نهایت نتوانست بیشتر از آن صبر کند و گفت: "اینو از طرف من به آقای مینگ بگو. "مطمئن شو که مراقب سلامتیت هستی."

او همه را در یک نفس گفت، حتی به شینگ چنگ فرصتی برای جواب دادن نداد و با عجله قطع کرد.

شینگ چنگ با گوشی در دستش، به یانگ یومینگ نگاه کرد. بعد از مدتی گفت: "من چیزی نگفتم."

یومینگ کمی ساکت ماند، سپس گفت: "درست می‌گه." با این حرف، پتو را بلند کرد و دراز کشید: "بیا امشب یکم زودتر بخوابیم."

شینگ چنگ به او نزدیک شد، به چشمهایش نگاه کرد و گفت: "دیوونه شدی؟"

یانگ یومینگ گفت: "چیزی برای عصبانی شدن نیست که. ما امروز به مهمون داریم، درست نیست که انقدر تا دیروقت سروصدا کنیم."

شینگ چنگ با اکراه سرش را برگرداند و صورتش را به سینه یانگ یومینگ مالید. پس از مدتی، با نوک زبانش به آرامی آن را لیسید و دایره‌هایی را روی ترسیم کرد.

یانگ یومینگ ناخودآگاه سرش را کج کرد و یک نفس تند و ضعیف از گلویش بیرون داد. او بازوی شینگ چنگ را کشید تا جایی که روی بدنش نشست.

شینگ چنگ نزدیک گوشش شد و گفت: "اشکالی نداره، فردا یکم گوجی بری خیس میکنم تا سلامتیتو تقویت کنیم."

صبح روز بعد، جیانگ زیه بعد از بلند شدن از رختخواب آرایشش را اصلاح کرد، صبحانه خورد، سپس در راهروی ورودی با سه پایه دوربینش ایستاد، در حالی که تمام وجودش بی حال بود. دیانگ یومینگ یک پیراهن لباس سفید پوشیده بود، دکمه‌های سرآستین و یقه‌اش منظم بسته شده بودند و یک شلوار جین پایش بود.

وقتی به سمت جیانگ زیه رفت، جیانگ زیه روی زمین چمباتمه زده بود. او به یانگ یومینگ نگاه کرد، نیم نگاهی به او انداخت و بعد نگاهش را دزدید و بار دیگر سرش را پایین انداخت. "من زاویه های نورو یکم دیگه امتحان میکنم."

یانگ یومینگ لبخندی زد و گفت: "ممنونم."

شینگ چنگ دیر بیدار شد. او همچنین یک پیراهن سفید پوشیده بود، با این دکمه‌هایش نیمه بسته بودند و حتی دکمه‌ها را اشتباه بسته شده بود در نتیجه پیراهنش کج بود و یقه‌اش باز بود.

وقتی از پله‌ها پایین می‌آمد قدم‌هایش تند بودند. او به آشپزخانه دوید و از خاله تیان یک نان بخار پز خواست، آن را در دهانش فرو کرد، سپس آن را قورت داد و شیر گرم را از دستان خاله تیان گرفت و آن را با لقمه‌های بزرگ نوشید.

وقتی صبحانه‌اش تمام شد، یانگ یومینگ او را صدا زد و به او کمک کرد تا دکمه‌های پیراهنش را دوباره ببندد. آن دو سپس روی مبل دو نفره جلوی پله‌ها نشستند و دستانشان را دور هم قرار دادند.

جیانگ زیه آنها را از دریچه دوربین دید.

هر دوی آنها بازیگر بودند. آنها چهره های کوچک و سه بعدی داشتند و جلوی دوربین خوب به نظر می رسیدند.

هر دو با سرهای کمی مایل شده به سمت یکدیگر خم شده بودند، آن ژست یک حالت استاندارد برای عکس های عروسی بود.

جیانگ زیه چند عکس از آنها به همان شکل گرفت، سپس از آنها خواست ژست خود را تغییر دهند. آنها چهارپایه ای را که شینگ چنگ روز قبل رویش نشسته بود را برداشتند و شینگ چنگ پشت یانگ یومینگ ایستاد و دست هایش را دور شانه های مرد انداخت.

هنگام فشار دادن شاتر، جیانگ زیه کمی احساس عجیبی کرد. در آن دوره بیشتر مردم به ندرت عکس عروسی را در داخل خانه به این شکل جدی می گرفتند. صورت شینگ چنگ خیلی جدی بود، انگار او در حال برگزاری یک مراسم واقعی بود.

بعد از آن، یانگ یومینگ برگشت و به شینگ چنگ نگاه کرد. شینگ چنگ هم به او نگاه کرد و دو مرد برای مدت طولانی به یکدیگر خیره شدند. وقتی جیانگ زیه متوجه قرمزی تدریجی چشمان شینگ چنگ شد، ناخواسته دستش روی شاتر لرزید.

جیانگ زیه از داخل لنز دید که یانگ یومینگ سر شینگ چنگ را در دست هایش گرفت، کمی او را پایین آورد و چشمش را بوسید. او بلافاصله این صحنه را شکار کرد. قلبش به شدت می تپید و چشم هایش وقتی که مات و مبهوت به آنها نگاه می کرد هرگز از دوربین خارج نشد.

"چیشده؟" یانگ یومینگ با صدای آهسته و ملایم از شینگ چنگ پرسید.

شینگ چنگ گفت: "خوشحالم."

یانگ یومینگ به او لبخند زد.

جیانگ زیه لحظه ای در جای خود ایستاد و ناگهان متوجه شد که دیگر نسبت به شینگ چنگ حسادت نمی کند. او فکر کرد که در مقایسه با پیدا کردن مردی مانند یانگ یومینگ، پیدا کردی کسی که وقتی به شما نگاه میکند از دوست داشتن زیاد گریه اش بگیرد سخت تر و تا حدودی غم انگیز تر باشد. از آن روز به بعد او آرزوی همچین رابطه ای را داشت.

بعد از عکاسی آن روز صبح، جیانگ زیه حتی قبل از رفتن به استودیو و چاپ عکس های آنها، غذا نخورد. بعد از ظهر که برگشت، سه عکس در قاب چوبی آورد. در یکی از آنها، کنار هم نشسته بودند و به سمت یکدیگر خم شده بودند. پس به خواست یانگ یومینگ، آن عکس در اندازه بزرگ چاپ شد تا روی دیوار آویزان شود.

دو عکس دیگر در اندازه کوچک بودند تا کنار تختشان قرار بگیرند. یکی از آن دو وقتی بود که به هم نگاه می کردند و دیگری وقتی بود که یانگ یومینگ چشم شینگ چنگ را میبوسید.

جیانگ زیه با شنیدن اینکه یانگ یومینگ می گوید قصد دارد عکس را آویزان کند، فکر کرد که آنها را کجا آویزان خواهد کرد، بنابراین یانگ یومینگ از او دعوت کرد تا به اتاق سمت راست طبقه دوم برود.

این اتاق قبلاً همیشه بسته بود و جیانگ زیه نیز هرگز در مورد آنچه داخل آن بود نپرسیده بود. حالا، او پشت سر یانگ یومینگ و شینگ چنگ در حالی که وارد اتاق می شدند وارد شد و وقتی به اطراف نگاه کرد، از دیدن آن دو عکس قدیمی روی دیوار آنقدر شگفت زده شد که حتی واکنش نشان نداد.

یانگ یومینگ از نردبانی بالا رفت تا عکس سوم را آویزان کند. او با در دست گرفتن قاب عکس، ابتدا از شینگ چنگ خواست تا موقعیت مناسب عکس را به او نشان دهد، سپس محل میخ را مشخص کرد. سپس عکس را به شینگ چنگ داد، میخی را که بین دندان‌هایش نگه داشته بود بیرون آورد و آن را به دیوار کوبید.

در تمام مدت، شینگ چنگ گفت: "مواظب دستات باش، بزار من انجامش بدم."

یانگ یومینگ گفت: "اشکالی نداره."

جیانگ زیه کمی عقب رفت و مدتی طولانی به سه عکس خیره شد. وقتی یانگ یومینگ پایین آمد، گفت: "مینگ، من رفتم."

یانگ یومینگ داشت با به هم کوبیدن دست‌هایش گرد و غبارشان را پاک میکرد. وقتی این را شنید به سمت جیانگ زیه برگشت. "چند روز دیگه بمون به هر حال کم پیش میاد بیکار باشی."

"هنوز یسری کار باید انجام بدم پس نمیتونم بمونم. شما دوتا تعطیلات خوبی داشته باشین" جیانگ زیه گفت.

در پشت یانگ یومینگ، شینگ چنگ برای خداحافظی دست تکان داد.

یانگ یومینگ جلویش ایستاد و گفت: "زیه، واقعا ازت ممنونم"

جیانگ زیه سرش را تکان داد: "نمیدونم دیگه چی بگم. برای هر دوتون آرزوی خوشبختی دارم."

شینگ چنگ هم نتوانست نگوید: "ممنونم."

جیانگ زیه برای او دست تکان داد.

پس از رفتن جیانگ زیه در آن روز، شینگ چنگ و یانگ یومینگ به همراه عمه تیان که هر روز در اتاقش در یک تخت خواب می‌نشست و تلویزیون تماشا می‌کرد، بار دیگر تنها در خانه بودند.

هر روز، شینگ چنگ یانگ یومینگ را همراهی می‌کرد تا کتاب‌های قدیمی‌اش را مرتب کند. او همچنین به گیاهان آب میداد و حتی یک قلم و جوهر برای تمرین خوشنویسی بیرون آورده بود. او روزهای خود را با خوشحالی پشت سر گذاشت تا اینکه به تاریخی رسید که هوانگ جیشین برای استراحتش تعیین کرده بود.

در حالی که روز قبل از بازگشت به پکن در حال جمع کردن وسایلش بودند، ناگهان تریلر "دوری تدریجی" در اینترنت منتشر شد.

با اینکه این تریلر به صورت رسمی منتشر شده بود. طبیعتاً برای نمایش داخلی در نظر گرفته نشده بود، بلکه هی ژنگ آن را برای شرکت در یک جشنواره فیلم اروپایی در نظر گرفته بود و برای جشنواره بود.

تریلر کوتاه شامل چند صحنه بود. اولین باری که جیان یوان و یو هایانگ را در بقالی ملاقات میکرد و آن مرد عجیب سیگاری می‌خرید، صحنه‌ای که جیان یوان و یو هایانگ در باغچه پشت بام آب بازی میکردند یا لحظه‌ای که این دو در حال دوچرخه سواری در امتداد خیابانی ساکت بودند.

سكانسها به سرعت رد ميشدند و آفتاب سوزان تابستان و صدای ناهنجار جیرجیرک، همراه با نماهای نزدیک از چشمان به هم خیره شده و پر از اضطراب، پیراهن‌های عرق‌ریز و عشق بی‌قرار دو مرد در تریلر نشان داده شده بود.

شینگ چنگ از لپ تاپ یانگ یومینگ برای دسترسی به اینترنت استفاده کرد. تقریباً به محض اینکه وی‌یو را باز کرد، انواع پیامها برایش آمد و شاهد افزایش سریع تعداد فالوورهایش بود. تریلر بیش از بیست هزار بار باز نشر شده بود و مردم بی‌وقفه او را فالو میکردند. او برای خواندن کامنت‌ها کلیک کرد و محبوب‌ترین نظر این بود: "دارم دیوونه میشم! اونا کاملاً تصورم از عشق بین دوتا مرد و زنده کردن!"

نظرات بیشمار دیگری در زیر وجود داشت که با او موافق بودند.

توجه ناگهانی شینگ چنگ را کمی ترساند. او دلی برای باز کردن تریلر نداشت و بی‌صدا از وی‌یو خارج شد. یانگ یومینگ با یک فنجان آب داغ پشت سرش ایستاد. با دیدن حالت عجیب و غریب در صورتش، پرسید: "چی شده؟" شینگ چنگ برگشت و به او گفت: "تریلر دوری تدریجی منتشر شده."

یانگ یومینگ واکنش چندانی نشان نداد و فقط پرسید: "نمیخواهی نگاش کنی؟"

شینگ چنگ روی دسک‌تاپ خم شد، پیشانی‌اش با قسمت لمسی لپ‌تاپ برخورد کرد و صدایش خفه شد و گفت: "خجالت می‌کشم، بیا بنشینم."

## فصل صد و چهار

در تمام آن روز، شینگ چنگ نتوانست خودش را برای باز کردن ویدیو قانع کند. او خجالت می کشید حتی از نزدیک به پوستر تبلیغاتی نگاه کند. یو هایانگ صورت جیانیوان را بین دو دستش گرفته بود و اشک روی گونه هایش جاری شده بود و هر دو با نگاه های پر از اندوه به یکدیگر نگاه میکردند.

برای دیگران، این فیلم چیزی بیش از یک فیلم نبود، اما برای شینگ چنگ، هر صحنه احساس واقعی عشق بین او و یانگ یومینگ بود.

تعطیلات کوتاه و در عین حال شیرین آنها رسماً به پایان رسید و شینگ چنگ و یانگ یومینگ از هم جدا شدند و یکی پس از دیگری به پکن برگشتند.

طرفداران از برنامه سفر شینگ چنگ مطلع نشده بودند، با این حال او توسط چند دختر جوان در فرودگاه شناخته شد و آنها غوغایی کوچک به راه انداخت.

اگر محبوبیت او از زمان فیلمبرداری «فاصله تدریجی» کمی رو به افزایش بود، بعد از انتشار تریلر، محبوبیت کاملاً افزایش یافته بود.

بیشتر این دختران جوان حتی فیلم را ندیده بودند، اما از آن صحنه های زودگذر و همچنین نام های یانگ یومینگ و هی ژنگ، انتظارات زیادی داشتند و شروع به توجه دقیق به بازیگر جوان یعنی شینگ چنگ کرده بودند.

در آن زمان، سرعت پیشرفت شینگ چنگ سریع و خشن بود.

هوانگ جیشین چندین بار به همین دلیل توسط کای مایتینگ احضار شد. از او خواسته شد تا روی تنظیم کارهای شینگ چنگ که شامل تأییدیه‌ها و عکس‌های مجلات میشد تمرکز کند. همه برنامه‌های او باید با دقت انتخاب می‌شدند.

در مورد خود شینگ چنگ، این توجه ناگهانی و گسترده او را همزمان هیجان زده و مضطرب کرده بود. هرچه توجه بیشتر میشد، انتظارات مردم هم بیشتر میشد و باید عملکرد بهتری میداشت تا دیگران را ناامید نکند.

شینگ چنگ حتی نگران بود که تا زمانی که بیننده‌ها تماشای "دوری تدریجی" را به پایان برسانند، ارزش او به عنوان یک هنرمند به این اندازه بالا نباشد.

زمانی که او با یانگ در مورد این نگرانی‌ها صحبت کرد، یانگ یومینگ گفت: "اگه نگران همچین چیزی هستی، بهتره بازیگریتو تقویت کنی."

شینگ چنگ آستین یانگ یومینگ را گرفت: "نظرت در مورد بازی من چیه؟"

یانگ یومینگ گفت: "اگر فقط بازیتو تو فاصله تدریجی در نظر بگیریم، مطمئناً هیچ مشکلی نداره. اما من کارای دیگه‌تو ندیدم پس نمیتونم واقعاً درموردشون نظر بدم."

شینگ چنگ بلافاصله ناراضی شد: "من قبلاً تو خیلی از دراماهای آیدلی بازی کردم. حتی یدونشم ندیدی؟ من همه فیلمای تورو دیدم!"

یانگ یومینگ لحظه‌ای ساکت شد، سپس گفت: "نمیتونی بزاری از این موضوع فرار کنم؟"

در آن دو روز گذشته، شینگ چنگ مشغول رسیدگی به کارهای عقب افتاده خود بود. بیشتر آن آگهی‌های تبلیغاتی محصولات بودند، اما یک عکسبرداری مجله هم بود و به دنبال آن یک برنامه بود که ضبط آن طولی نکشید.

او هنوز درباره درام فانتزی باستانی که هوانگ جیشین قبلاً مطرح کرده بود، تصمیمی نگرفته بود، اما وقتی شینگ چنگ نظر یانگ یومینگ را پرسید، یانگ یومینگ کاملاً او را به فیلمبرداری این نوع درام توصیه نکرد. "حتی اگر یه دراما باشه، باید مطمئن بشی که به وضعیت بازیگر آیدلی نمیگردی. فکر نمی‌کنم لازم باشه اون نقشی یکنواختو بدون چالشو ادامه بدی."

شینگ چنگ کمرش را بغل کرد. "گفتن این برای تو آسونه. اگر بازیگرای کوچیکی مثل ما انتخاب بشن خیلی خوب میشه."

بیشتر اوقات، اینطور نبود که حق انتخاب زیادی داشته باشد، بلکه این بود که اصلاً چیزی برای فیلمبرداری وجود داشت یا نه.

یانگ یومینگ پیشانی او را بوسید: "بیا فقط صبر کنیم ببینیم چی میشه، باشه؟"

\*\*\*

یک ماه بعد، هی ژنگ با جایزه بهترین فیلم از جشنواره فیلم اروپا بازگشت. تریلر دوم دوری تدریجی هم به صورت آنلاین منتشر شد.

این تریلر حاوی صحنه‌های پرصمیمیت دو شخصیت بود. شات اسلوموشن از جیان یوان و یوهایانگ در استخر شنا که بازوهای خود را زیر آب تاب میدادند. شاتی از جیان یوان که سرش را از آب بیرون می‌آورد و جایی که ناگهان صورت جیان یوان با دیدن ژو جیا

همسر یوهایانگ و شنیدن سوالش " یوهانگ اینجا زندگی میکنه؟" تغییر میکرد. به دنبال آن مبارزه شدید و دردناک آنها و یک شات از جیان یوان در یک باجه تلفن که فریاد میزد "گم شو!" و گوشی را روی باجه میکوبد.

تریلر دوم خیلی سریعتر از تریلر اول بین مردم پخش شد و منجر به بازنشر های زیادی شد. بسیاری از مردم در مورد تمایل به تماشای فیلم در سینما غوغا کردند.

هر جا شینگ چنگ ظاهر میشد، طرفداران زیادی را جذب میکرد که برای نشان دادن حمایتشان حاضر شده بودند. وقتی او در یک کمپین تجاری شرکت میکرد، بیش از نیمی از خیابان ها توسط طرفداران مسدود میشد.

در مقابل، یانگ یومینگ بسیار بی خیال تر بود. اینطور نبود که او طرفدارهای جدیدی پیدا نکرده بود، اما نمی توانست اهمیتی به این موضوع بدهد. او بیشتر از همیشه روزهایش را مثل قبل در خانه سپری می کرد. ورزش کردن، کتاب خواندن، آشپزی برای شینگ چنگ از کارهای روزانه اش بودند و هیچ اثری از او در رسانه ها وجود نداشت.

یک روز بعد از شام، وقتی که شینگ چنگ روی مبل دراز کشیده بود و در ویو می چرخید، صدای زنگ تلفن یانگ یومینگ را روی میز اتاق نشیمن شنید. برگشت و نگاه کرد و با تعجب متوجه شد که تماس گیرنده هی ژنگ بود.

با عجله غلت زد و از روی مبل بلند شد و گوشی را به آشپزخانه آورد. او به یانگ یومینگ، که لکه های چربی روی اجاق گاز را با پارچه تمیزکننده پاک می کرد، گفت: "هی ژنگ زنگ میزنه."

دست‌های یانگ یومینگ هنوز خیس بود، بنابراین او گفت: "جوابشو بده."

انگشت شینگ چنگ روی صفحه لغزید تا به تماس جواب دهد. سپس آن را روی گوش یانگ یومینگ گذاشت. یانگ یومینگ گوشش را به گیرنده نزدیک کرد در حالی که دستانش همچنان مشغول بودند: "سلام؟ برگشتی؟"

هی ژنگ فیلمشان را برای شرکت در جشنواره فیلمی آورده بود. یانگ یومینگ و شینگ چنگ، دو بازیگر اصلی به جشنواره نرفته بودند و اخبار را از اینترنت می‌شنیدند.

هی ژنگ از طرف دیگر چیزی گفت. یانگ یومینگ از ابتدا تا انتها به آرامی گوش می‌داد و هر چند وقت آرام زمزمه می‌کرد.

بعد از مدتی، دست شینگ چنگ از بلند کردن تلفن خسته شد، بنابراین یانگ یومینگ پارچه را کنار گذاشت، دست‌هایش را با پیش‌بندش پاک کرد، گوشی را از دست‌های شینگ چنگ گرفت و به گوش دادن ادامه داد.

شینگ چنگ آشپزخانه را ترک نکرد. او سعی کرد به تلفن یانگ یومینگ نزدیک‌تر شود تا به آنچه هی ژنگ می‌گوید گوش دهد، اما متأسفانه نتوانست همه آن‌ها را واضح بشنود. ذهن یانگ یومینگ در دوجای متفاوت بود. در حالی که به صحبت‌های هی ژنگ گوش می‌داد، به شینگ چنگ خیره شد و سرش را پایین آورد تا لب‌هایش را به پیشانی‌اش بچسباند.

مدتی بعد، یانگ یومینگ گفت: "خیلی خب، تو در مورد وقتش تصمیم بگیر. من هر وقت باشه مشکلی ندارم."

بعد از آن تلفن را قطع کرد.

شینگ چنگ به او نگاه کرد. درست زمانی که می خواست پرسد هی ژنگ چه گفته است، صدای زنگ تلفن خودش را که روی مبل رها شده بود شنید. او به سرعت بیرون رفت و تلفنش را برداشت، به سمت آشپزخانه فریاد زد: "هی ژنگه!"

یانگ یومینگ به آرامی از آشپزخانه بیرون آمد. بند پیشبندش را باز کرد و آن را پشت یک صندلی انداخت.

شینگ چنگ ناگهان تا حدودی عصبی شده بود. هنگامی که او به تماس جواب داد، صدای هی ژنگ بلند شد: "حالت چگونه شینگ چنگ؟"

از زمانی که هی ژنگ به دنبال او برای بازی تدریجی بود، شینگ چنگ همیشه از او سپاسگزار بود. او احساس می کرد که بچه مدرسه ای بود که ناگهان به معلمش برخورد کرده و ناخودآگاه صاف نشست. : "من خوبم. تبریک میگم، کارگردان او!" او به به جایزه فیلم اشاره کرد.

هی ژنگ خندید. "این جایزه تا حدی مال شما ام هست، هر دوی ما باید افتخار کنیم."

پیش از این، هی ژنگ از شینگ چنگ و یانگ یومینگ دعوت کرده بود تا در فرش قرمز شرکت کنند، اما شینگ چنگ به دلیل کار نتوانسته بود برود و یانگ یومینگ نمی خواست برود. به هر حال، آنها در فهرست نهایی جایزه بازیگر قرار نگرفته بودند.

شینگ چنگ احساس افتخار می کرد و نمی توانست جلوی لبخندش را بگیرد.

هی ژنگ گفت: "من تازه برگشتم. وقت نکردم باهات تماس بگیرم، اما الان که همه چی اروم تر شده، می خوام تو دو روز آینده شام دعوتت کنم. مشکلی نداره؟"

شینگ چنگ نگاهی به یانگ یومینگ انداخت، سپس به هی ژنگ گفت: "نه، من هیچ برنامه ای برای عصر این هفته ندارم."

هی ژنگ زمزمه کرد، سپس گفت: "عالیه، من از یومینگ میپرسم چه روزی براش مناسبه و بهت اطلاع میدم که کی و کجا."

شینگ چنگ فوراً گفت: "باشه کارگردان هی."

بعد از آن، شینگ چنگ نفس عمیقی کشید و تلفن را قطع کرد. در حالی که تلفن هنوز در دستش بود، رو به یانگ یومینگ کرد و پرسید: "هی ژنگ همین الان شام دعوتت کرد، درسته؟"

یانگ یومینگ سرش را تکان داد، به سمت مبل رفت و روی دسته‌اش نشست.

شینگ چنگ احساس نگرانی کرد. یک زانویش را روی مبل گذاشت، بازوی یانگ یومینگ را گرفت و گفت: "اون هنوز از ما خبر نداره."

یانگ یومینگ به او نگاه کرد و بعد از مدتی با تعجب گفت: "چرا فکر می کنم یکم ازش می ترسی؟"

شینگ چنگ از این سوال شگفت زده شد. "یکم ازش میترسم."

یانگ یومینگ گفت: "تو قبلاً یکم از من میترسیدی."

شینگ چنگ متوجه شد که این کلمات یک سوال نبودند، بلکه خبری بودند. او نتوانست جلوی اخمش را بگیرد و گفت: "یکم ترسیدن از تو طبیعیه." مدتی فکر کرد: "تو یه ستاره سینمایی و من فقط یک بازیگر کوچیکم."

یانگ یومینگ خندید: "تو اون موقع خیلی خوب رفتار کردی."

قبل از اینکه شینگ چنگ بتواند جواب بدهد، ادامه داد: "اما شرایط الانم خوبه. فقط منم که همه چیو به هم زدم."

شینگ چنگ وقتی این را شنید، سرخ شد. او یانگ یومینگ را در آغوش گرفت و بازوهای یانگ یومینگ را احساس کرد که دور کمرش را گرفتند. او لب هایش را به گوش یانگ یومینگ فشرد: "اگه این چیزار و بشنوم سختگیر میشما."

یانگ یومینگ خندید و گفت: "عه؟ پس اگه از این فرصت استفاده نکنم، حیف میشه." شینگ چنگ با او خندید، سپس صورت یانگ یومینگ را گرفت تا او را ببوسد.

\*\*\*

از بین دو قاب عکس کوچکی که جیانگ زیه برای آنها گرفته بود، یکی در خانه قدیمی یانگ یومینگ مانده بود، در حالی که دیگری را با خودشان آورده بودند. عکس یانگ یومینگ که در حال بوسیدن چشم شینگ چنگ بود روی کمد کنار تخت آنها قرار گرفته بود.

قبل از اینکه بخوابند، شینگ چنگ روی یک طرف تخت نشست و از یانگ یومینگ پرسید:  
"به نظرت باید با هم بریم خونه هی ژنگ یا جدا؟" همزمان دستش را دراز کرد و عکس را  
برداشت تا نگاهی به آن بکند.

درست وقتی صدایش کم شد، تلفن هر دوی آنها که روی میز کنار تخت گذاشته بودند،  
جداگانه صدایی داد. شینگ چنگ عکس را سرجایش گذاشت و دستش را به سمت تلفنش  
دراز کرد، سپس دید که هی ژنگ ساعت و آدرسی را از طریق وی چک برایش فرستاده و  
به دنبال آن یک OK? نوشته بود.

او برگشت و به صفحه گوشی یانگ یومینگ نگاه کرد و متوجه شد که دقیقاً همان پیام را  
گرفته بود. یانگ یومینگ روی تخت خوابیده بود. او بلافاصله جوابش را نداد، و از شینگ  
چنگ پرسید: "خوبه؟"

شینگ چنگ برنامه‌ای را که هوانگ جیشین برایش فرستاده بود باز کرد و آن را بررسی  
کرد، بعد گفت: "همون بعدازظهر یه مصاحبه دارم، اما عصر باید «اوکی» باشه."

یانگ یومینگ بلافاصله با یک "OK" به هی ژنگ جواب داد.

شینگ چنگ هم سپس با همان دو حرف جواب او را داد. بعد از آن، او به یانگ یومینگ  
نگاه کرد، "من بعدازظهرش کار دارم، پس فکر کنم باید جدا جدا بریم؟"  
یانگ یومینگ به طور معمولی تلفنش را کنار بالش پرت کرد، سپس گردنش را که از تکیه  
دادن به تخته سر برای مدتی سفت شده بود کمی ورز داد و گفت: "تو فقط نمی‌خوای با  
من بری، نه؟"

"نه!" جواب شینگ چنگ محکمتر از آن چیزی بود که یانگ یومینگ تصور می کرد. او به سمت یانگ یومینگ برگشت که به پهلوی دراز کشیده بود. "تو هنوز نمیدونی من در موردت چی فکر میکنم؟ چطور میتونی اینو بگی؟"

یانگ یومینگ دستش را دراز کرد تا او را در آغوش بگیرد. "متاسفم اشتباه فکر کردم." شینگ چنگ با عصبانیت سرش را روی سینه یانگ یومینگ گذاشت.

یانگ یومینگ در حالی که او را در آغوش می گرفت موهایش را نوازش کرد: "من اشتباه کردم. عصبانی نشو وقتی کارت تموم شد، میام دنبالت و با میریم پیش هی ژنگ." شینگ چنگ به او نگاه کرد و قبل از تکان دادن سر کمی تردید کرد: "باشه."

در بعدازظهر قرار ملاقات آنها با هی ژنگ، پس از اینکه شینگ چنگ کارش تمام شد، هوانگ جیشین او را به یک پارکینگ زیرزمینی خلوت در آن نزدیکی برد، جایی که شینگ چنگ پیاده شد و سوار ماشین پارک شده یانگ یومینگ شد که در آنجا منتظرش بود. هوانگ جیشین وقتی در ماشین را باز کرد تا شینگ چنگ را همراهی کند، غرغر کرد: "مثل اینکه که واسه یه حزب مخفی قرار ملاقات گذاشتیم."

شینگ چنگ برگشت و به او خیره شد. "این چیزی نیست که تو می خواستی؟"

هوانگ جیشین گفت: "برای تو! نه!"

شینگ چنگ ماسک، عینک آفتابی و کلاه داشت و تمام صورتش محکم پوشانده شده بود. در صندلی جلوی ماشین یانگ یومینگ را باز کرد و سوار شد و قبل از اینکه در را ببندد با دندان های به هم فشرده به هوانگ جیشین گفت: "خسته.نباشی."

در ماشین با صدای بلند بسته شد.

آنها در اواسط ساعت شلوغی شلوغ بودند و ترافیک با سرعت حلزونی به جلو می رفت. شینگ چنگ در تمام این مدت یک کلمه نگفته بود. سرش را روی شیشه ماشین چسبانده بود در حالی که بی صدا به ماشین جلوی آنها خیره شده بود.

یانگ یومینگ فقط کلاه گذاشته بود. وقتی پشت چراغ قرمز ایستاد، پرسید: "عصبی ای؟" تنها در آن زمان بود که شینگ پنگ متوجه شد که لب هایش کمی خشک شده است. او ناگهان کلماتی را که هی ژنگ در روز پایان یافتن فاصله تدریجی به او گفته بود، به خاطر آورد، که این مسیر واقعاً سخت بود، و طبیعی بود که مردم به راهشان ادامه ندهند.

یانگ یومینگ گفت: "پشیمون شدی؟"

شینگ چنگ سریع به سمتش برگشت: "دیوونم؟ چطور پشیمون بشم؟"

یانگ یومینگ دستش را دراز کرد و به پشت دست شینگ چنگ زد. "فقط شوخی می کنم، عصبانی نشو." وقتی چراغ سبز شد، با عجله دنده را عوض کرد و جلو رفت.

شینگ چنگ به او نگاه کرد. "باور نمیکنی؟"

یانگ یومینگ گفت: "واقعا شوخی کردم."

شینگ چنگ با شک به او نگاه کرد. "واقعا؟"

یانگ یومینگ خندید. "البته."

بعد از آن، لحنش ملایم شد و اضافه کرد: "اگه حرفتو باور نمی‌کردم، چطور جرأت

می‌کردم اینطوری شوخی کنم. تو نمی‌دونی چقدر برام مهمی."

شینگ چنگ با تردید پرسید: "کارگردان هی.. تو فیلمبرداری نصیحتت نکرد مسائلو با من جدی نگیری؟"

یانگ یومینگ گفت: "از کجا فهمیدی؟"

شینگ چنگ به آرامی گفت: "یه شب شنیدم که اومد اتاقت. اون روز که خارج از فیلمنامه منو بوسیدی."

یانگ یومینگ یک "اوم" گفت و ادامه داد: "اومد تا راهنماییم کنه. فکر میکرد یچیزی تو من وجود داشت."

شینگ چنگ به او نگاه کرد: "اگه دوباره این نصیحتو بکنه، منو ول می‌کنی؟"

ماشین آنها در یک صف طولانی دیگر در یک چهارراه ایستاد. یانگ یومینگ دکمه هواکش

را فشار داد و در حالی که دست شینگ چنگ را گرفته بود، به چشمهای او نگاه کرد و با

جدیت گفت: "تو کل زندگیم، من فقط به دو نفر گفتم دوستت دارم. کسایی که دوستشون

دارم برام خیلی ارزشمندن و هر کی بهم بگه ترکشون کنم هیچوقت این کارو نمیکنم."

شینگ چنگ قبل از اینکه به یانگ یومینگ نگاه کند به شمارش معکوس چراغ قرمز

چشمک زن نگاه کرد: "اون ینفر دیگه یوان چیانه؟"

یانگ یومینگ برای چند ثانیه سکوت کرد. وقتی شمارش معکوس چراغ قرمز به صفر رسید، چراغ راهنمایی سبز شد و او جواب داد: "مادرمه."

امیدوارم که تا الان از این رمان و ترجمه لذت برده  
باشید. برای دانلود فصلهای بعدی به سایت مای انیمه  
مراجعه کنید.

آدرس سایت: [Myanim.es.ir](http://Myanim.es.ir)

کانال تلگرام: [@myanim.es](https://t.me/myanim.es)

只要那是对方想要的。

但是对神的信仰和爱意支撑他继续下去，  
他虽然心里充满了惊慌和害怕，  
就像教徒给神灵献祭，